



Nāme-ye Farhangestān

The Academy of Persian Language and Literature

Vol. XII, No. 3 (Ser. No. 54)

Autumn 2006

نامه فرهنگستان
فرهنگستان زبان و ادب فارسی
دوره دوازدهم، شماره سوم
پاییز ۱۳۹۰

دارای درجه علمی- پژوهشی
مصوب وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
و نمایه شده در پایگاه استنادی علوم جهان
اسلام (ISC) و ایران ژورنال

مدیر مسئول: غلامعلی حدّاد عادل

هیئت تحریریه: عبدالمحمّد آیتی، محمّدرضا ترکی، حسن حبیبی،
غلامعلی حدّاد عادل، محمّد دبیرمقدّم، حسن رضائی باغبیدی،
بهمن سرکاراتی، احمد سمیعی (گیلانی)، علی اشرف صادقی،
کامران فانی، ابوالحسن نجفی، محمّدرضا نصیری

سردبیر: احمد سمیعی (گیلانی)
مدیر داخلی: زهرا دامیار

ویراستار فنی: آزاده انکال
همکار پژوهشی: سایه اقتصادی‌نیا
نمونه‌خوان: سمیه گنجی

طراح و صفحه‌آرا: سیده فاطمه ولانی
حروف‌نگار: الهام دولت‌آبادی

طراح جلد: حسین میرزاحسینی
ناظر چاپ: حمیدرضا دمیرچیلو

نشانی: تهران، بزرگراه حقانی، بعد از ایستگاه مترو،
مجموعه فرهنگستان‌ها، فرهنگستان زبان و ادب فارسی
کد پستی: ۱۵۲۸۶۳۳۲۱۱

صندوق پستی: ۶۳۹۴ - ۱۵۸۷۵

تلفن: ۴۸-۲۳۳۹۹۲۳۹-۸۸۶۴ دورنگار: ۸۸۶۴۲۵۰۰

پیام‌نگار: farnameh@persianacademy.ir

وب‌گاه: www.persianacademy.ir

این نشریه در پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی
به نشانی www.SID.ir نمایه می‌شود.

بهای این شماره: ۲۵۰۰۰ ریال

بهای اشتراک هر دوره (۴ شماره): ۸۰۰۰۰ ریال
(برای دانشجویان: ۶۰۰۰۰ ریال)

شماره حساب مجله: ۷۸۰۳۱۹۰۰۱۵ بانک تجارت،
شعبه نوآوران، کد ۴۰۰

شماره مسلسل: ۴۷

ضبط نکرده‌اند. معرفی و بررسی آنها چه بسا برای پژوهندگان تاریخ زبان و واژه‌های فارسی سودمند افتد.

سرگذشت کاشان و سراینده‌اش

سرگذشت کاشان در باب عبری و گویمی^۱ ثانی مشتمل بر نوزده فصل و ۱۲۹۴ بیت است. فصل دوازدهم منظومه سروده مشیح بن رافائل و بقیه فصول سروده بابایی بن فرهاد است.

چنان‌که از عنوان برمی‌آید، ناظم خواسته است رویدادهای کاشان را گزارش کند. وی رویدادهایی را گزارش کرده که عمدتاً به یهودیان مربوط می‌شده است. حوادثی که در این رساله از آنها یاد شده در سال‌های ۱۱۰۵-۱۱۲۳/۱۶۹۴-۱۷۳۰ رخ داده است. درباره ناظم همین قدر می‌دانیم که نوه بابایی بن لطف است که در ابیات ۱۵۷ تا ۱۶۳ منظومه به این نسب اشاره شده و، در آنها، انگیزه ناظم روشن گردیده که می‌خواسته همچون جدش از سرگذشت برخی شهرهای یهودی‌نشین ایران سخن براند و جفایی را که بر هم‌کیشانانش رفته است بیان کند. بابایی بن لطف، در منظومه‌ای به نام کتاب آنوسی^۲، از رویدادهای مرتبط با یهودیان هجده شهر از جمله کاشان، اصفهان، و فرح‌آباد مازندران در فاصله سال‌های ۱۰۲۲-۱۰۷۳/۱۶۱۷-۱۶۶۲ سخن رانده بود (Shaked et al 2007, pp. 555-556; Netzer 2007, pp. 15-16; نتزر، ص ۴۶-۴۸ و ۲۹۸-۳۰۲؛ لوی، ج ۳، ص ۲۲۲ به بعد). بابایی بن فرهاد هم، علاوه بر آنکه هشت فصل از هجده فصل کتاب را به اوضاع و احوال یهودیان کاشان اختصاص داده به بیان اوضاع و احوال یهودیان اصفهان (فصل‌های ۵ و ۶)، همدان (فصل‌های ۱۷ و ۱۸) و گلپایگان و خوانسار (فصل ۱۹) پرداخته است.

(۱) گویم به معنی «تغییر کیش» و، در اینجا، مراد مسلمان شدن یهودیان است.

(۲) آنوسی به معنی یهودی است که تحت فشار و به‌ظاهر از کیش خود دست برداشته و به دین جدیدی درآمده باشد. از کتاب آنوسی حدوداً شش نسخه خطی در آمریکا و اروپا و اسرائیل وجود دارد و متن آن هنوز به چاپ نرسیده است. خانم مورین از این کتاب ترجمه‌ای به زبان انگلیسی به دست داده است:

MOREEN, V.B., *Iranian Jewry's Hour of Peril and Herolism. A study of Bābāī Ibn Luftī's Chronicle (1617-1662)*, Academy for Jewish Research, New York and Jerusalem 1987.



واژه‌های نادر و ویژگی‌های دستوری یک متن فارسی یهودی

منصور معتمدی (استادیار گروه ادیان و عرفان دانشگاه فردوسی مشهد)

Iranian Jewry during the Afghan Invasion, The Kitab-i Sar Guzasht-i Kashan of Babai B. Farhad, ed. and commentary by Vera B. MOREEN, Franz Steiner Verlag, Stuttgart 1990.

از قرون گذشته نوشته‌هایی به زبان فارسی و خط عبری بر جای مانده است که، در اصطلاح، به آنها متون فارسی یهودی گویند. اکثر این متون در زمینه ادب و داستان و فرهنگ عامه‌اند و متونی از این دست که به مسائل تاریخی پرداخته باشند اندک‌اند. فقط دو متن فارسی یهودی درباره تاریخ داریم که یکی کتاب آنوسی سروده بابایی بن لطف است و دیگری سرگذشت کاشان سروده بابایی بن فرهاد: اولی متعلق به قرن یازدهم / هفدهم و دومی به قرن دوازدهم / هجدهم. موضوع مقاله حاضر بررسی واژه‌ها و نکات دستوری سرگذشت کاشان است. این منظومه را می‌توان از جنبه‌های گوناگون جامعه‌شناختی، مردم‌شناختی، تاریخی، فرهنگی، و سیاسی بررسی کرد که هر یک مقال و مجالی می‌طلبد. در سرگذشت کاشان، به واژه‌هایی برمی‌خوریم که در فرهنگ‌ها و لغتنامه‌های موجود آنها را نمی‌بینیم یا به شکلی که در این منظومه آمده آنها را

از سرگذشت کاشان به آسانی می‌توان دریافت که بابایی بن فرهاد کم‌سواد بوده و طبع شعری هم نداشته و با وزن و قافیه آشنا نبوده است. از این رو، همه جا با عنوان ناظم به او اشاره کرده‌ایم. او، به تأسی از جدش، خواسته است سروده‌اش را در بحر هزج مسدوس محذوف بگوید، اما، در عمل، هرچه خواسته و به ذهن و زبانش آمده گفته است، تا جایی که در یک بیت دو وزن به کار برده و در بیشتر ابیات منظومه‌اش وزن مخدوش است. دایره واژگانی مؤلف هم گسترده نیست و همان واژه‌های محدود را هم به صورت عامیانه آورده است. در هر حال، بر اثر کم‌سوادی ناظم یا کاتبان، صورت دقیق و املائی درست واژه‌ها انتقال نیافته است. در عوض، ناظم یهودی با اصطلاحات دین یهود و زبان عبری آشناست. او در حدود دویست واژه عبری و آرامی در منظومه‌اش به کار برده و از آوردن اصطلاحاتی چون *ید بیضا* (بیت ۶۹)، *تسیح* (بیت ۱۷۹)، *قبه* و *نهدی* (بیت ۱۲۴) هم ابائی نداشته است.

از سرگذشت کاشان تنها دو نسخه خطی در دست است: یکی نسخه متعلق به کتابخانه ملی پاریس^۳ به شماره ۱۳۵۶؛ دیگری نسخه متعلق به مؤسسه بن صبی اورشلیم^۴ به شماره ۹۱۷. در هر دو نسخه، صورت محاوره‌ای و عامیانه واژه‌ها آمده است. اما، در نسخه پاریس، کاتب کوشیده تا برخی از املاها را «تصحیح» کند و صورت کلاسیک‌تری به دست دهد. از چنین شواهدی برمی‌آید که نسخه مؤسسه بن صبی قدیم‌تر است. نسخه بن صبی انجامه ندارد؛ اما نسخه کتابخانه ملی پاریس انجامه دارد و در آن آمده است که استنساخ در چهارشنبه هشتم شباط ۱۸۴۲/۵۶۰۲ به پایان رسیده است. سرگذشت کاشان را خانم ورا مورین تصحیح و منتشر ساخته‌اند. ایشان، در کنار متن عبری و ترجمه انگلیسی آن، ابیات را به حروف فارسی/عربی درآورده‌اند و در خوانش متن عبری و برگردان آن به خط رایج فارسی و، به تبع آن، همچنین در ترجمه انگلیسی دچار اشتباهات متعدد و فاحشی شده‌اند. با این وصف، همین که همت کرده‌اند و نسخه‌های خطی آن را به دست آورده‌اند و در دسترس علاقه‌مندان گذاشته‌اند همچنین

3) Bibliothèque Nationale, Paris
4) Ben Zevi Institute, Jerusalem

واژه‌های عبری و آرامی آن را توضیح داده‌اند، کارشان ارزشمند و درخور قدردانی است. به این متن، از دیدگاه‌های گوناگون می‌توان نگریست، منجمله از نظر تاریخی، به دلیل آنکه حاوی گزارش دوران تاخت و تاز محمود و اشرف افغان به ایران و رویدادهای پیش و پس از آن در زمان واپسین شاه صفوی و آغاز دوران حکومت سلسله افشاریه و به خصوص تأثیر آن حوادث در زندگی کلیمیان برخی از شهرهای ایران است؛ از نظر جامعه‌شناسی، هم به معنای عام و هم به معنی دینی آن؛ به لحاظ مردم‌شناسی و شناخت فرهنگ و آداب و نحوه زندگی کلیمیان در سیصد سال پیش. ما، در اینجا، تنها به جنبه زبانی و واژگانی آن توجه کرده‌ایم و، در بررسی منظومه، نخست به واژه‌ها سپس به نکات دستوری و، پس از آن، به برخی اعلام که به صورتی درخور توجه در متن آمده بودند پرداخته‌ایم.

جدول الفبای عبری

الفبای عبری	نام حرف	صدای فارسی	ارزش آوایی
א	آلف	ا/آ	'a
ב	بت/اوت	ب/و	b/β
ג	گیمل	گ/ج	g/ʒ
ד	دالت	د	d
ה	ه	ا	h
ו	واو	و	v/u
ז	زین	ز	z
ח	حت	ح	h
ט	طت	ط	t
י	یود	ی	y/i/ε
כ/ך	کاف	ک/خ	k/x
ל	لاپد	ل	l
מ/ם	میم	م	m
נ	نون	ن	n
ס	سایخ	س	s
ע	عین	ع	'
פ/ף	پ	پ/ف	p/f
צ/ץ	صدی	ص/ج	s
ק	قوف	ق	q/k
ר	رش	ر	r
ש	شین	ش/سین	ʃ
ת	تار	ت	t

واژه‌ها

آسایشت: و روز و شب نه آسایشت و آرام نه آب تنجید* به دل نه لقمه [ای] نان (۷۸۷)^۵
 * یکی از معانی تنجیدن نوشیدن است.

دزبان محاوره، معمولاً به آخر اسم مصدرهایی که به «-ش» ختم می‌شوند «ت» می‌افزایند؛ مانند خورش ← خورش و این در متون فارسی یهودی دیگر هم دیده می‌شود (لازار، ص ۵۷ و ۱۷۴ و ۱۸۰). در لغتنامه خورش آمده اما آسایشت نیامده است.

اجدر: سوار یا دبا گشت با خیل لشکر. برفت آن لغتی چون مثل اجدر (۸۳)؛ ندیدم مثل او در هیچ کشور. مگر بودی آن مرد یک اجدر (۵۹۶)؛ که ناگه محصولی آمد دیگر. چهرزمان بود مانند اجدر (۹۸۵) در هیچ جای این منظومه از لفظ اثر استفاده نشده است. ناظم، برای نوشتن «ژ»، حرف عبری زین را با سه نقطه بر روی آن به کار می‌برد و، برای نوشتن «ج»، از گیمل با نقطه‌ای بر روی آن استفاده می‌کند. در لغتنامه و سایر فرهنگ‌ها و فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی (حسن دوست، ص ۸۴) اثر آمده، اما اجدر نیامده است. البته تبدیل «ژ» به «ج» و بالعکس شواهد فراوانی در زبان فارسی دارد، از جمله: کز ← کج.

اجدها: دهان اجدها بس خود فکندست همه این حرف‌ها اینجا بندست (۴۰۷)

این واژه در هر دو نسخه خطی با حرف گیمل با ضبط شده است و مصحح (خانم مورین)، هر چند این نکته را در پانویشت متن عبری (ص ۹۰) گوشزد کرده، در برگردان به خط فارسی، رعایت امانت نکرده و ضبط اثر (ص ۱۳۶) را اختیار کرده است. این واژه به صورت «اجدر» در فرهنگ‌ها نیامده است.

آشفتن: بودی دويد نسیا گویا آشفتنه باشی بکردن به ما او را چون یوزباشی (۹۴۷)

واژه، در هر دو نسخه، **אשפתה** = آشفتنه آمده اما مصحح ضبط «آشفتنه» را اختیار کرده است که معنایی از «آشفتنه باشی» بر نمی‌آید. معنی بیت چنین است: «گویا شنیده‌ای که داوود یا داود نسیا یا ناسی (= پیشوا) ما بود و او را یوزباشی ما کردند». در متون فارسی یهودی دیگر، «اشنیدن» آمده است (لازار، ص ۵۴). در لغتنامه شنیدن، شفتن، شندن، اشنودن آمده، اما «اشنفتن» نیامده است. در گردی هنوز کلمه «ئه ژنه وتن» (هه ژار،

(۵) همه جا عدد دزون پرانتز شماره بیت است.

ذیل همین واژه) متداول است.

بجمردگان: شدیم رسوا ما بر درگه تو مگر ماها نیستیم بنده تو دیگر از گردش گیتی چه آید دل بجمردگان بر ما فزاید (۳۹۱ و ۳۹۲)

مصحح آن را باجمردگان خوانده و ضبط کرده (ص ۱۳۵) ولی ظاهراً باجمردگان در نظر گرفته و robbers معنی کرده است (p. 37). اصل کلمه به خط عبری چنین است: **בגמרגאנ** که هجای اول آن بج خوانده می‌شود نه باج.

به نظر من باید آن را جمع بجمرده = بزمرده بدانیم. به تناظر «ج» و «ژ» پیش‌تر اشاره شد و، با توجه به رواج آن در زبان فارسی، نیازی به تفصیل نیست. و اما درباره تناظر «ب» و «پ» در حواشی برهان قاطع از محمد معین ذیل «بژمریده» آمده است: «بژ ظاهراً اشتباه قدیمی است به جای بژ bizh...» اما درباره اشتباه شمردن آن توضیحی نیاورده‌اند. شاید نشستن «پ» به جای «ب» از مقوله متناظر آنها در واژه‌هایی چون پزشک یا پوزش باشد که گویا «ب» اقدم از «پ» است (= حسن دوست، ذیل پزشک و پوزش؛ مکنزی، ص ۲۱۰). با عنایت به این نکته و صراحت ضبط «ب» در این متن فارسی یهودی باید واژه بلمرده را نیز در زبان فارسی گونه‌ای از بلمرده و درست بدانیم. از این رو، ضبط واژه «بلمرده» در صحاح العجم (ص ۱۰۶) صحیح است و نیازی به تصحیح آن به «بلمرده»، که حسن دوست کرده (ص ۲۷۱، ذیل بزمردن)، نیست. ضمناً در لغتنامه و دیگر فرهنگ‌های فارسی واژه بجمرده و بلمرده نیامده است. (در مورد بجمرده همچنین → افشار، ذیل همین واژه)

برجی: دیگر خواجه بود و یسرال گرجی بکردند همدیگر را چون دو برجی و میشال کهن بود و مردخی اصفاهانی همی پنداشتن می‌روند مهمانی (۳۵۹ و ۳۶۰)

درباره برج و معنای آن به نتیجه‌ای قطعی نرسیدم. خانم مورین، در بخش ترجمه انگلیسی، مصرع دوم بیت اول را این چنین معنی کرده‌اند:

...Khawjah and Israel Gurji, supporting each other like two towers... (p. 35)

که «برجی» را به معنی «برج» گرفته‌اند. اما اینکه دو برج چگونه همدیگر را حمایت می‌کنند بر من معلوم نیست. شاید بتوان برجی را به معنی «ساکن دو برج» گرفت؛ یعنی «چونان سربازان در دو برج از همدیگر حمایت می‌کردند».

زمینه بحث و بافت سخن معنای احتمالی واژه و بیت را به دست می‌دهد. داستان

به این شرح است که خان در کاشان بزرگان یهودی را به ضیافتی دعوت می‌کند؛ اما سپس معلوم می‌شود که غرض ستاندن پول از آنان است نه پذیرایی. از بیت ۳۶۰ برمی‌آید که دو تن یهودی دیگر نیز با دلخوشی و به اشتباه پنداشته بودند به مهمانی دعوت شده‌اند. به همین سان، در بیت پیشین یعنی بیت ۳۵۹، از شادمانی متقابل دو تن دیگر یهودی سخن به میان آمده است. با توجه به مضمون این ابیات، شاید بتوان واژه «وَرَج» یا «بَرَج» (به معنی «بزرگ داشتن و تکریم») خواند. می‌دانیم که حرف پت (ب) در عبری را با نقطه‌ای در میان آن و ت می‌خوانند. مشکلی که پیش می‌آید آن است که، در سراسر این منظومه، حرف صامت «و» هیچ‌جا با حرف و ت نشان داده نشده بلکه در همه‌جا با حرف عبری واو ۱ نشان داده شده است. با این وصف، فرض مذکور را نمی‌توان رها کرد؛ چه، شاید همین واژه «وَرَج» در لهجه یهودیان کاشان برج تلفظ می‌شده است. در لغتنامه، «بَرَج» به این معنی نیامده است. اگر این فرض درست باشد، معنی مصرع می‌شود: «این دو تن همدیگر را در اینکه به چنین ضیافتی دعوت شده‌اند تکریم می‌کردند و بزرگ می‌داشتند».

احتمال دیگری را هم درباره این واژه می‌توان داد که به مخاصمت خواجه و اسرائیل گرجی ناظر است که در بیت ۳۶۱: زبولون گویم شده آینه پیشین ابایعقوب بود چون گرگ و میشین منعکس شده نه ملاطفت آنان. در این فرض، واژه را باید برجی اما به معنی «قرض دار» گرفت یعنی «گویی این دو تن همچون وام‌ده و وام‌گیر با یکدیگر برخورد کردند». شاید بتوان برجی را با برج زهر مار (به معنی «بسیار بدخلق و اوقات تلخ») مربوط دانست. در واژه‌نامه یزدی، برجی به معنی «لبه‌های ستون» آمده است، که گمان نمی‌رود در اینجا مصداق داشته باشد. (افشار، ذیل همین واژه)

بیران: این واژه صورت تغییر یافته بیرون است و در چندین بیت از این مجموعه، بیشتر به رعایت قافیه، به کار رفته است. برآورد: بسرائان از مصر بیران بگردیدن چهل سال در بیابان (۸۱). در بیت بعدی (۸۲) هم، فرعون را با پورعمران یاء، در بیت ۱۵۹، هارون را با روزگاران قافیه کرده است. شواهد دیگری از کاربرد بیران را می‌توان در ابیات ۴۲۲، ۴۵۹، ۱۲۸۷، ۱۲۸۴، ۹۸۸ دید. با توجه به اینکه این واژه مرکب از دو جزء be+ron است (به حسن دوست، ذیل بیرون و اندرون)، این صورت را باید یا از برساخته‌های ناظم بگیریم یا

رواج آن را دست‌کم در نزد کنشیمیان کاشان آن زمان بپذیریم. فرض دوم زمانی قوت می‌گیرد که توجه کنیم، در مواردی (در بیت ۱۴۹ و در عنوان باب ششم)، واژه، به همین صورت، بی‌آنکه قافیه باشد، به کار رفته است.

پسا: دیگر بردن چنتایی به پسا بگفتن ما هستیم در دین موسی (۴۳۲)

از آنجا که دو حرف «پ» و «ف» در خط عبری یک شکل دارد، مورین پنداشته که این کلمه فساء عربی است. فساء در زبان عربی به معنی «زدن» و «ضربه به پشت زدن» است. مورین، آن را by force ترجمه کرده که درست نیست. در فارسی، آن هم در فارسی ناظم، واژه فساء جایی ندارد. واژه را اگر پسا بخوانیم مشکل بیت حل می‌شود. این پسا و آن پسا به معنی «این وقت و آن وقت» یا «این نوبت و آن نوبت» است. از این رو، می‌توان به پسا را به معنی «به نوبت» یا «یکی یکی» گرفت. (پستا کردن)

پستا کردن: دیگر پستا بگردند هر محله که چندین خانه‌ها آیند یک خانه (۵۲۱ ج) در لغتنامه پستایی کردن به معنی «اندوختن و ذخیره کردن» آمده است. به نظر می‌رسد که این کلمه را باید با پسا در بیت ۴۳۲ هم معنی بگیریم. اگر چنین باشد، معنی بیت چنین می‌شود: «برای هر محله‌ای نوبت قرار دادند یا هر محله‌ای را قسمت کردند تا به نوبت بپایند و در یک خانه جمع شوند».

پشتیار: نه دارند زور و ندارند پشتیار مدام بودند دست ظلم گرفتار (۶۹۰)؛ و میر جعفر بود پشتیار
عبری مدام می‌کرده عبری غمگساری (۱۲۵۷)

این واژه در فرهنگ‌های فارسی نیامده است. در لغتنامه، پشتوار به معنی «پشتیبان و حامی» آمده اما پشتیار نیامده است.

تفاق: دیگر ملطانیان تفاق اشرف برفتن ز عون کاری ما اینها نه بردن (۳۴۵)

خانم مورین واژه تفاق را به in pursuit of (= در تعقیب) معنی کرده است. به نظر من، تفاق را باید صورت دیگری از اتفاق گرفت. در بعضی از مناطق ایران از جمله نواحی غربی کشور، تفاق را به معنی «اتفاق و همراهی» به کار می‌برند (به هه ژار، ذیل تفاق). لذا معنی بیت چنین است: «مولتانیان هم به همراه اشرف رفتند و به دلیل گنهکاری ما بود که آنان برنده نبرد نشدند».

(۶) در نسخه کتابخانه بن صبی، بعد از بیت ۵۲۱، سه بیت آمده که در نسخه کتابخانه ملی پاریس ضبط نشده است. بیت مذکور سومین بیت از آنهاست؛ بنابراین آن را با حرف «ج» مشخص کردیم.

خم: خداوند را به حق حور رضوان خلاصی ده جمیع قرض داران خصوص ایشان که اندر بابت دین زخم گردند. زها با آیین و تمکین (۸۲۸-۸۲۹)

این واژه را باید تلفظ دیگری از خم بدانیم. در بعضی از گویش‌ها، مثل کرمانی و کردی، «غ» را نزدیک به «خ» تلفظ می‌کنند چنان‌که، در کردی، باغ را باخ و داغ را داخ می‌گویند. (-ه ه ژار، ذیل خم، باخ و داخ)

خوشباشی کردن: در بیت ۴۹۹ به کار رفته است. در لغتنامه، برای خوشباشی، دو معنی آمده است: «زمینی که با شرایطی به فردی بخشیده شده باشد»؛ «بی‌غمی و لایالگیری». برای خوش‌باش معنی «خوش آمد» و «خوش آمدگو» آمده است. در بیت منظومه، خوشباشی به هیچ‌یک از دو معنایی که در لغتنامه آمده نیست بلکه به همان معنای مصدری خوش‌باش مندرج در لغتنامه است. خوشباشی کردن در لغتنامه نیامده و در بیت به معنی «خوش آمد گفتن» به کار رفته است.

خوشرخ: بیامد پیش سرخ* گفت حرف خوشرخ که بصبحت من برم پیش شم بن نوح (۹۷)
* ساره، همسر حضرت ابراهیم

چنان‌که از بیت برمی‌آید، حرف خوشرخ به معنی «سخن خوش و پسندیده» به کار رفته است. در لغتنامه، خوشرخ نیامده اما خوشرو آمده است. نکته اساسی تناظر رخ و رو نیست بلکه آن است که، در بیت، خوشرخ صفت حرف اختیار شده است نه صفت انسان. ظاهراً خوشرخ در همان معنایی به کار رفته که امروزه، دریافتی مانند «این حرف یا کار صورت خوشی ندارد» از آن اراده می‌شود.

دژه: خدا هم داد به ما این ماه روزه که ماه روزه رویم چون مثل دژه (۹۱۹)

آنچه در متن آمده همین است و کلمه عبری را جز این نمی‌توان خواند. دژه به معنی «پرخشم» است؛ اما به این خوانش و این معنی نمی‌توان قانع شد. با توجه به شباهت حرف دالت عبری 3 («d») با حرف ریش 6 («r»), شاید بتوان آن را رژه و هم‌ریشه با واژه ریژک به معنی «عصیان و گناه» (برهان قاطع، ذیل ریژی) خواند که با متن تناسب بیشتری دارد زیرا، در متن، از تحمیل آیین‌های اسلامی از جمله روزه‌داری بر یهودیان کاشان سخن رفته است و ناظم همه اینها را حاصل عذاب‌هایی می‌داند که به علت گناهکاری همکیشان بر سرشان آمده است.

دُساق: که دساقید همه جمع یهودان همین لحظه باید گردیدان مسلمان (۳۳۳)؛ بودن دساق‌خانه‌ها تا روز دیگر بیا احوال خانه‌ها تو بنگر (۳۳۵)

دساق در هر دو بیت صورت دیگری از دوستاق یا دوستاخ ترکی و به معنی «زندان» است. در لغتنامه، دوستاق، دوستاخ و دوستاق‌خانه آمده است. خانم مورین، در تصحیح، این واژه را، چون نتوانسته بازشناسد، دوزخ ضبط کرده و به hell (p. 34) برگردانده است. نگارنده، با مراجعه به فرهنگ‌های محلی، سرانجام در فرهنگ گویشی خراسان بزرگ (-ه شالچی، ذیل دستاخ) به حل مشکل نایل شدم.

دلار: بصبحت نعمت شد آمد دلار که ایشان را بود بازار خریدار (۱۱۸۱)

در فرهنگ‌های فارسی، معنایی مناسب برای این واژه نیافتیم. مورین هم اظهار بی‌اطلاعی کرده است. به گمانم باید این واژه را صورتی از دلال بدانیم که ناظم، به ضرورت قافیه شدن با خریدار، ساخته یا، در زمان سراینده، مانند واژه‌هایی که در آنها «ر» به «ل» یا برعکس بدل می‌شوند، به همین صورت دلار تلفظ می‌شده است (بسنجید با دلیل در پایین).

دلیل: دلیل شد بهر موعده آن سزاوار دلیل گشتن دکان‌داران و عطار (۸۱۴)

* به معنی «عید»

با توجه به توضیحات ذیل دلار، به نظر می‌آید که در اینجا هم باید واژه را صورتی از دلیر بدانیم. در بیت ۸۱۱، از پودل بودن ابراهیم، که باعث و بانی برگزاری عید پتضح بوده، یاد شده است. البته، در اینجا، دیگر تنگنای قافیه نیست که ناظم را به آوردن دلیل به جای دلیر واداشته است بلکه ظاهراً این واژه به همین صورت به کار می‌رفته است. در جای دیگر (ابیات ۱۰۹۶ و ۱۰۹۷)، هم زنجیر و هم زنجیل آمده است. موارد ابدال «ر» به «ل» در زبان فارسی فراوان است؛ مثلاً در لهجه مشهدی: دیوال (دیوار)؛ سولاخ (سولاخ). خانم مورین معنای بیت را ندانسته و، در پانویست (p. 55)، آن را اظهار کرده است.

راه‌روی: برای عنیبیم* دیگر چه گویم همه جازو به دست و راه رویند (۵۸۲)

* به معنی بیچارگان و بینوایان

این واژه را، در نسخه، راه‌روب نمی‌توان خواند چون تفاوت میان بت 6 («ب») با ییود 7 («ی») در خط عبری چنان است که احتمال اشتباه کاتب نمی‌رود و این واژه به یود («ی») می‌باشد.

نوشته شده و نه به بت («ب»). اگر بُن مضارع زُفتن می‌شود زُو، بُن مضارع زُفتن هم روی می‌شود که در زبان فارسی غالباً به روب بدل شده است که هنوز شکل اصلی آن را در واژه جارو می‌توان دید. اما در «زُفت و روب»، حرف «ب» افزوده شده است. روزه شدن: به معنی «روزه گرفتن» یا «روزه بودن» (۶۷۵ و ۹۱۹). البته در نسخه جدیدتر در بیت ۹۱۹، به جای روزه شویم، روزه رویم (قس همین صورت در لهجه مشهدی: رفتن به معنی «شدن») آمده است. روزانه، روزینه: به ترتیب در ابیات ۱۰۸۷ و ۱۰۸۰، به معنی «روز، وقت، موقع» آمده است.

سیل فرمودن/کردن: بیا ای دل و سیل فرما به دنیا نکرد هیچ شاه تمام کار خود را (۲۶۳)؛ برفتن جملگی پیشواز آن شاه بیا و سیل کن تو صنع الله (۵۳۱)؛ و داد مهری بر او شد میر روانه بیا و تو سیل کن بر این زمانه (۷۴۵).

اهل زبان قاعدتاً این عبارت را به معنی «تماشا کردن» می‌گیرند. اما در لغتنامه نه سیل به این معنی آمده است و نه سیل کردن. از این رو، خانم مورین، در هر سه مورد، ترجمه عجیب و غریبی از آن به دست داده است به این شرح: در بیت اول، come, o heart, and order flood on the world (p. 31)؛ در بیت سوم، come, Lord, flood this age (p. 52). این ترکیب در فرهنگ‌های محلی یا گویشی آمده است. (به افشار، ذیل سیل؛ هه زار، ذیل همین واژه؛ محمدی خمک، ذیل همین واژه).

طایق: بودی آدینه و شبت طایق و هشتم ماه حشون* حول** گشت بر خلائق (۳۵۱)؛ خدا کارش چنین است معجز بر خلائق بناز به آن خداوند حی طایق (۱۲۳۸). * حشون، نام ماه دوم سال یهودی از تشری یا ماه هشتم از نسیان. ** حول یا خول، در اصل به معنی هر چیز غیر مقدس و، در اینجا، به معنی هر روز هفته غیر از روزهای مقدس.

این واژه در متن عبری به صورت פָּתַח نوشته می‌شود و، چنان‌که ملاحظه می‌شود، با خلائق قافیه شده است. نگارنده، برای بازشناسی آن، به همه منابع و فرهنگ‌های عبری و فارسی و عربی که در دسترس داشت رجوع کرد و مطلب قانع‌کننده‌ای نیافت و، از میان احتمالات متعدّد، این احتمال را راهگشا تر دید که طایق جانشین طاق شمرده شود. خانم مورین آن را، در بیت ۳۵۱، تایق خوانده و longing یعنی «مشتاق» معنی کرده (p. 35) و،

در بیت ۲۳۸، طایق خوانده و Omnipresent God (p. 72) معنی کرده است. ملاحظه می‌شود که خانم مورین ندانسته است با این واژه چه کند و، از این رو، یکسان عمل نکرده است. یکی از اشکالات کار ایشان، هم در تصحیح و کتابت ابیات به خط فارسی و هم در ترجمه انگلیسی، آن است که ابیات حاوی واژه واحد را در کنار هم قرار نداده‌اند تا بتوانند آن را در یافت بازشناسی کنند و معنی مراد را حدس بزنند. شواهدی برای این استنباط را پیش‌تر آوردیم؛ شاهدی هم ذیل کل فیکان خواهد آمد که این امر را روشن‌تر نشان می‌دهد.

عزّت کردن: به معنی «احترام گذاشتن» (۴۹۹). این ترکیب در فرهنگ‌های فارسی نیامده اما امروزه در زبان فارسی رایج است.

عیبر: (۱۳۹ و ۹۸۶)، به معنی و به جای «عبری»، در قافیه به کار رفته و معلوم نیست، در آن زمان، در میان ایرانیان یا دست‌کم کلیمیان، رواج داشته یا ناظم فقط برای جور کردن قافیه آن را ساخته است. جالب توجه آنکه، در لغتنامه، واژه عبری، به حیث صفت زبان یا قوم یا دین، نیامده ولی عبرانی آمده است.

غم: نشد یک دیگر پصول* در میان غم که جمله تشنگانند بر خون یهودان (۲۲۳)؛ خدا بخشد تقصیرات مردم اگر نه مو نگردد در میان غم (۹۲۰)؛ خدا هیچ دوستی را نسازی در میان غم دیگر آن نسیا که خورد غم‌های مردم (۹۵۹).

* پصول، در اصل، به معنی «ناپاک یا نجس» است اما ناظم به معنی «غیر یهودی» به کار برده است. از این سه نمونه برمی‌آید که حرف «غ» را باید مضموم خواند. مورین هر سه را به فتح («غم») خوانده و، بر اساس همین ضبط، ترجمه کرده است. بیت ۲۲۳ را به

The unclean ones were not grieving for one another. (p. 29)

و بیت ۹۲۰ را به

May God forgive the sins of man! If not, man could not turn away from grief, even a hair breath. (p. 59)

و مصرع اول بیت ۹۵۰ را به

May you not grieve the Jews (p. 61)

برگردانده است که گمان نکنم معنای مناسب سیاق مطلب داشته باشد.

در غم، «غ» را باید مُبَدَلِ «گ» بدانیم؛ توضیح آنکه در خط عبری، حرف «غ» وجود ندارد. اگر بخواهند این حرف را نشان دهند، به ناچار حرف گیمِل («گ») را با گذاشتن دو سرکش بر روی آن اختیار می‌کنند که در نسخه همین کتابت آمده است. لذا، به احتمال قوی، واژه هَم (به ضمّ میم) تلفظ می‌شده است که صورتی است از گَم. اما نمونه‌ای دیگر در همین منظومه نشان می‌دهد که احتمال اشتباه کاتب منتفی نیست. در بیت ۲۹۴، عبارت «شیرگران» آمده است و گران، در نسخه، به خط عربی با حرف گیمِل («گ») بدون دو سرکش آمده است. اما گران، در اینجا، بی‌تردید صورتی از هَوَّان است و فقط دو سرکش کوچک روی حرف گیمِل «گ» افتاده است. جالب آنکه مورین، بی‌توجه به معنی عبارت، آن را همان گران خوانده و عبارت را به one worth a lion برگردانده است. البته با ضبط هَم (به ضمّ «غ») در هر سه بیت مشکلی پیش نمی‌آید. در زبان فارسی، تبدیل «گ» به واج قریب‌المخرج آن، «غ»، شواهد فراوان دارد. از جمله می‌توان مدخل‌های غاو= گار، غلوله= گلولة، غلیغر= گلگر به معنی «کارگر» یا «گیلکار» در برهان قاطع را شاهد آورد. در خود این منظومه، نمونه‌ای هست که نشان می‌دهد واژه هَم نیست بلکه هَم است و هَم صورتی است از گَم. در بیت ۹۶۱ آمده است: گرفت او جزیه را یک بار ز مردم نمی‌خواست در میان یک جو شود گم

قرعان: در ابیات ۵۱۵ و ۵۲۲، به جای قرآن، صورت نوشتاری قرعان اختیار شده است. البته، در گویش‌های دیگر ایرانی هم، این واژه با تلفظ «ع» سابقه دارد، چنان‌که در گردی قورعان و قورحان کاربرد دارد. (ه ه ژار، ذیل همان مدخل‌ها). مورین، در هر دو مورد، همان تلفظ رایج قرآن را در متن فارسی آورده است.

کفل یکان، کفلیکان، کلف یگان: زکوت* استر مردخی نگرفتن همدان و اما درگزین را کردن کفل یگان (در نسخه دیگر: یگان) (۱۱۳۳)؛ چنین که شاه حماس رفت به همدان می‌خواست پسران را کند کفلیکان (۱۲۲۰)؛ بزد آتشی بر توی گلپایگان بکردی جمله را خلف و یگان (در نسخه پاریس: خلف و یگان) (۱۲۵۴)

* زکوت به معنی «شایستگی و فضیلت» است و پژوت به معنی «در سایه، به واسطه، به لطف».

در اینجا، حرف «ب» افتاده است. بی‌مقدمه بگویم که منظور ناظم گن فیکون است. در لغتنامه آمده است: «کن فیکون شدن یا

۸۱ کرده: از بیخ و بن ویران و زیر و زبر شدن یا کردن. مأخوذ از قرآن بر خلاف معنی آن... زیر و رو شدن. دُزب و داغون کردن... سپس، به نقل از فرهنگ عامیانه جمال‌زاده، افزوده شده است: «این زلزله شهر نهند را کن فیکون کرد». امروزه هم این واژه را به همین معنی به کار می‌برند. ضمناً، در هر سه بیت، واژه با فعل کردن به کار رفته است.

شواهد ابدال در زبان فارسی هم نشان می‌دهد که «ن» در کن فیکون به «ل» بدل شده است. مخرج‌های این دو واج به هم نزدیک‌اند و، اگر در بینی مشکلی برای ادای واج غنه پیش آید، خلط «ن» و «ل» رخ می‌دهد. داستان آموزگاری که، به زعم خود، آلف می‌گفته و شاگردان آلف می‌شنیده‌اند معروف است. از این رو، تبدیل گن به گل نباید موجب شگفتی شود. از سوی دیگر، برای جابه‌جایی (قلب) «ل» و «ف» در کفل یکان و کفلیکان در زبان تداول فارسی، شواهد متعدّد وجود دارد، از جمله می‌توان به داستان مشهور قفل و قلف گفتن صلاح‌الدین زرکوب، مرید مولانا جلال‌الدین اشاره کرد (افلاکی، ج ۲، ص ۷۱۸-۷۱۹). همچنین بارها تلفک به جای طفلك شنیده شده است. در بیت ۶۱ همین منظومه نیز، در یک نسخه طفل و در نسخه دیگر ظلف آمده است. من از مادرم و کلاً در سنقر و کلیایی (اطراف سنقر، در استان کرمانشاه) بارها شنیده‌ام که به جای کُلفَت کُفَلَت می‌گویند. بدین قرار، در بیت‌های ۱۱۳۳ و ۱۲۲۰، کل فیکان، به قاعده قلب، به کفل یکان و کفلیکان بدل شده است. وجه تغییر یکون به یکان نیز آن است که ناظم یا کاتبان، به تصور آنکه «و» در یکون شکل تغییر یافته و عامیانه «ا» است (به قیاس صورت تلفظ کاشون به جای کاشان)، برای آنکه شکل اصلی و ادیبانه آن را به دست دهند، آن را به مضوت «ا» (â) برگردانده‌اند.

چریان ابدال و قلب در این مورد را به صورت کن فیکون- کل فیکون- کف لیکن- کفلیکان می‌توان نشان داد.

به نظر، چون اصل این عبارت (گن فیکون) برای خود ناظم یا کاتبان ناشناخته بوده، آن را به صورت‌های محوّرف کفل یکان، کفل یگان و کفلیکان، خلف و یگان، خلف و یگان آورده‌اند. درباره خلف یا خلف، شایسته است توضیح داده شود که، در خط عبری، هیچ حرفی برای نشان دادن «خ» وجود ندارد. لذا، در متون فارسی یهودی، برای نشان دادن آن، روی حرف کاف ۲ سرکشی می‌گذارند. از این رو، ظاهراً بر اثر خطای کاتبان، «ک» به «خ»

بدل شده است. همچنین «و» که در میان دو جزء آمده به جای ضمّه است که احتمالاً آن را، چون کشیده تلفظ می‌کرده‌اند، مصوّت |u| می‌گرفته‌اند که با «و» نمایش داده می‌شود. خانم مورین در خواندن و برگردان به خط فارسی و ترجمه انگلیسی، چون عبارت را باز نشناخته‌اند، نتوانسته‌اند ضبط درست را به دست دهند. اصولاً ایشان پی نبرده‌اند که این سه کلمه عربی در قالب عبارت و به صورت یک واحد واژگانی وارد زبان فارسی شده‌اند. خوشبختانه، در ترجمه بیت ۱۱۳۳، به صورت تصادفی، معنای عبارت را، با توجه به سیاق کلام، درست به انگلیسی برگردانده‌اند:

...they laid waste Dargazin. (p. 68)

اما، در بیت ۱۲۲۰، کفل را از ریشه کفالت گرفته و به

... When Shah Tahmasp went to Hamadan he wanted the Israelites to stand surety for one another. (p. 72)

برگردانده‌اند و در پانوشنت افزوده‌اند: «من معنی کلمه فارسی کنلیکان را نمی‌دانم و به این سبب این مصرع را با تردید به انگلیسی برگرداندم». ایشان بیت ۱۲۵۴ را نیز به

... Fire struck Gulpaygan, making everyone deedy. (p. 73)

برگردانده و باز در پانوشنت افزوده‌اند: «من مقصود از استعمال کلمات خلف یگانه را در مصرع دوم نفهمیدم». جزء دوم را یگانه نوشته‌اند، حال آنکه، در متن عبری، یگان آمده است.

کمانچه: این واژه در بیت ۱۷۱ به صورت کمنوچه (با «ج» به جای «چ») آمده است.

ماجراجستن: مسلمان می‌شوید الحال بگویند. ز بهر خود ماجرا مجویند (۴۱۴)

از بیت برمی‌آید که ماجراجستن، در آن، به معنی «درد سر درست کردن» یا همان که امروزه «ماجراجویی» می‌گوییم آمده است. در لغتنامه، ماجراکردن و ماجراجویی آمده اما مصدر آن، ماجراجستن نیامده است.

ماده و تر: این ترکیب به دو معنی در منظومه به کار رفته است: در بیت دیگر بودش هزار اسپان تکاور. دو جفتی شیر و ببر از ماده و تر (۲۹۶) به معنای «مذکر و مؤنث»؛ در ابیات با یک عرضه‌ای را ساز چه تومار. ز بهر دین برگشتگان دل افکار. بده بر دست پادشاه دلاور. بکن جان را فدای ماده و تر (۴۸۵-۴۸۶) به معنی «همگی، جملگی از زن و مرد» (ناظم، در این ابیات می‌خواهد بگوید: با عرضه‌ای حال همکیشان یهودی خود را بر پادشاه گزارش کن و جان خود را فدای

همه آنها از زن و مرد کن)؛ و به معنی «همگی و جملگی» در بیت همی خواهم روم تا چین و بربر بگیرم اشرف را و ز ماده و تر (۵۴۰) که، در آن، دیگر «از زن و مرد» مطرح نیست چون سپاه اشرف افغان بی‌گمان همگی مرد بودند.

مسجد: این واژه در بیت ۷۵۰ آمده و در هر دو نسخه با «چ» ضبط شده است. مورین در برگرداندن متن به خط فارسی با «ج» آورده است. این واژه، در فرهنگ‌های فارسی، با «چ» نیامده است اما، در زبان‌های محلی ایران، با «چ» تلفظ می‌شود. در یزد، ضمن مثل «تف تو مسجد جمعه افتیده» (افشار، ص ۳۵۵) به «چ» آمده است. در سنقر و کلیایی، مسجد یا میچیر گفته می‌شود. همچنین، در سیستانی، علاوه بر مجده، میجد و میجت هم گفته می‌شود. (محمدی خنک، ذیل همان واژه‌ها)

مصفایم: روم اندر سفر دونم با خدایم که غمخواری کنم بر مصفایم (۶۷۶)

این واژه، در متن عبری، به صورت מִסְפָּאִים. ضبط شده است که آن را مصپایم، مصفایم هم می‌توانیم بخوانیم. مورین مصفایم خوانده که معنایی نمی‌دهد. شاید «م» متعلق به واژه قبلی (بر) باشد و بتوان آن را برم صفایم یعنی «صفای خودم را ببرم» خواند.

مسلمان: این واژه، در همه جا از جمله در بیت ۲۸۸، فقط به معنی «شیعه» آمده است طرفه آنکه، در مواردی هم که درباره ایرانیان و افغانان یا عثمانیان سخن می‌گوید، فقط از ایرانیان با عنوان مسلمان یاد می‌کند.

مسلمان تو در آمد: به معنی «تازه مسلمان» و، به تعبیر بهتر، «تازه شیعه شده» آمده است.

(۵۱۵)

میغ: بودن اندر فراغت مثل شاهی همی رفت میغشان مه تا به ماهی (۱۶۶)

به نظر نگارنده، این واژه صورتی است از میغ که قابل قیاس است با خَم / غَم. نهایت آنکه، در اینجا، «خ» به «غ» بدل شده است. در متون فارسی، شواهدی برای آن می‌توان یافت، از جمله: «... مردم را به سنگ و کلوغ بزنند.» (بدخشی، ص ۲۴۸) که مراد کلوغ است. در جای دیگر همین منظومه آمده است: ز خوشی میغشان می‌رفت در تر تا. گزارف گفتند ندانشن هیچ پروا (۱۲۵۲). ناگفته نماند که، در متن عبری، میغ ضبط شده ولی ظاهراً افتادن سرکش روی گیمیل («گ») را یا خطای کاتب باید دانست یا غلط چاپی. رفتن میغ تا آسمان یا هر جای بلندی احتمالاً تعبیر کنایی و به معنی «بسیار سرخوش و قدرتمند و

خوشحال بودن» است. بستنید با این بیت که در روایت فارسی یهودی قصه «میش و رز» آمده است: «سرم از سر بردند بر فلک شد / سرم از اوج پا برسک شد» (→ ASMUSSEN 1973, p. 36). در اینجا هم، برای بیان فاصله یا ارتفاع زیاد از همان متلی استفاده شده که در آن از اوج آسمان تا ماهی (از سما تا سمک) سخن رفته است.

نامو: و چرخ تاب‌های نامورا می‌بردند پی کار / عنییم نان نداشتند و می‌کردن گریه‌زار (۸۵۸)
مضمون پاره‌ای از منظومه که این بیت در آن آمده آن است که سراینده از در نصیحت در آمده و می‌گوید هر بلایی بر سر کلیمیان کاشان آمده نتیجه گناهان خود آنان بوده است؛ زیرا بر هم‌کیشان خود رحم نمی‌کردند. آن‌گاه به این بیت می‌رسد. منظور شاعر از این بیت آن است که کلیمیان ریسندگان غیر یهودی را به کار می‌گرفتند حال آنکه عنییم (= بیچارگان)، از بی‌کاری و بی‌پولی نان نداشتند و زار زار می‌گریستند. به نظر من، نامو، در اینجا، به معنی «بیگانه» و «غریبه» است. این واژه به این معنی در هیچ فرهنگ فارسی نیامده است؛ اما، در زبان کردی سورانی، کاملاً متداول است. (→ هه زار، ذیل نامو)
نامید: به معنی «نومید» در بیت ۵۲۰ به کار رفته است.

نیرائیدن: در عنوان باب چهارم چنین آمده است: «حکایت کشته شدن الله‌یار و نیرائیدن جماعت کاشان».

واژه نیرائیدن حاصل در آمیختن کلمه عربی نار با ریشه عبری 72 به معنی «شمع» و «چراغ» یا یکی از مشتقات آن (حییم، ذیل نیرائیدن) با پسوند سببی ساز «-ائیدن» است. معنای آن هم «به آتش کشیدن» است.

والواختن: و ایشان بودند سرگردان چه سازند / نداشتن زر کایشان را و توازند (۱۱۵۰)

هوادی: بلند شد. دود در همدان افتاد / و بزکند مدرسه را از بیخ و بنیاد / بلند شد چون باد / فروز شد هوادی / بر سر استر مردخی نشست گردی (۱۲۲۷ و ۱۲۲۸)

در باره واژه هوادی و مصرع اول بیت دوم، به نتیجه قطعی نرسیدم. اما حدس خود را طرح می‌کنم. شاید بتوان این واژه را هوار خواند. می‌دانیم که هوار همان آوار است، یعنی «خاک و خشتی که با خراب شدن سقف بر زمین می‌ریزد» (→ لغتنامه، ذیل هوار). درباره حرف پایانی هواد «(د)»، باید بگویم که، در خط عبری، -همچنان که پیش‌تر اشاره شد- دالت T «(د)» به رش 6 «(ر)» شباهت دارد، لذا احتمال خطا در کتابت می‌رود، این اشکال

مطرح است که هواری با گردی قافیه نمی‌سازد. اما باید به یاد آورد که ناظم در موارد عدیده نشان داده که نتوانسته است قافیه را رعایت کند. واژه فروز را نیز، در متن عبری، می‌توان پروز هم خواند. پروز، در فرهنگ گویشی خراسان بزرگ، به معنی «دسته‌ای هیمه و چوب که روی تیر سقف اتاق می‌گذارند و رویش گل می‌ریزند» آمده است (→ شالچی، ذیل پروز). در گردی کلیایی به این چوب‌ها یا سرشاخه‌ها قبلاً پرتو partū می‌گفتند ولی امروزه، مانند دیگر گردان، چربی می‌گویند.

اگر این احتمالات درست باشد، با توجه به رویداد انفجار جبهه‌خانه (انبار مهمات) در همدان که شرح آن در ابیات پیشین آمده، می‌توان بیت ۱۲۲۸ را چنین معنی کرد: «هنگامی که باد (شاید منظور موج انفجار باشد) برخاست، همه خاک و چوب‌هایی که بر روی پشت بام‌ها بود به شکل آوار بر زمین ریخت اما مقبره‌های استر و مردخای سالم ماندند و آسیبی ندیدند».

نکات دستوری و آوایی

۱. فعل

اشاره شد و از نمونه‌هایی که به دست دادیم معلوم گردید که این منظومه به زبانی عامیانه سروده شده است. چنان‌که امروزه، معمولاً در تداول، «د» در شناسه فعلی سوم شخص جمع به تلفظ در نمی‌آید، مثلاً به جای رفتند، می‌گویم رفتن، در این منظومه هم بارها این صورت گفتاری مشاهده می‌شود. اما، در یک مورد (بیت ۶۱)، کاربرد شاذی را شاهدیم و آن استعمال بیاری به جای بیارید یا صورت گفتاری آن (بیارین) است. ضمناً حذف جزئی از شناسه فعلی عمومیت ندارد و موارد زیادی هم هست که شکل نوشتاری و دقیق واژه حفظ شده است.

افزودن «-ان» به آخر شناسه فعلی جمع (ماضی مطلق، ماضی نقلی، مضارع اخباری، مضارع التزامی، فعل امر) در ابیات متعدد دیده می‌شود. نمونه‌های آن است: ماضی مطلق: نکردیتان* (۳۲۰) = نکردید؛ ماضی نقلی: بسته‌ایتان (۴۰۵) = بسته‌اید؛ مضارع التزامی: کنیمان (۳۶۷) = بکنیم؛ مضارع اخباری: ندانیمان (۶۹۹) = نمی‌توانیم؛ فعل امر: رویتان (۴۱۶) = بروید.
* مورین آن را فعل نهی (امر منفی) پنداشته و «نکردیتان حیله» را به don't trick برگردانده است.

یک شاعر یهودی، که اشعارش در قالب متون فارسی یهودی بر جای مانده، نیز افعال را به همین صورت به کار برده است (- لازار، ص ۴۳). کسانی که با لهجه فارسی کرمانشاهی (= کرمانشاهی) آشنایند صیغه‌های فعلی به این صورت را فراوان شنیده‌اند.

۲. حرف اضافه

در باره حرف اضافه، کاربردهای متنوعی وجود دارد که درخور ذکرند و ما ذیلاً نمونه‌های آن را ذکر می‌کنیم.

- حذف «به»: زمین و آسمان فرمان اوست (بیت ۲ مصرع دوم)، به جای به فرمان.

- حذف «از»: فرچی آمد نزد تهماس (۷۱۶)، به جای از نزد تهماس (تھماسب).

- حذف «بر»: هستن [= هستند] دین محمد (۵۱۵)، به جای بر دین محمد.

- افزودن حرف عطف «و»: بگویم سرگذشت و دیوان شاهی (۴۸۲).

- «بر» به جای «از»: شما بر مذهب خویش دل برندارید (۳۷۹).

- آوردن «از» به جای «در»: چه بیلعم لعین بودی بداندیش که شد از عاقبت جان و دلش ریش

(۶۰) به معنی «چون بیلعم بداندیش بود، در عاقبت کار، جان و دلش ریش شد.» که می‌توان «از» را

زاید هم شمرد.

- «بر» به جای «در»: همه آیات بر توره عیان کرد (۵) به معنی «همه آیات را در تورات عیان کرد».

- «در» به جای «به»: «جهان در امر او» (۳).

- «را» به معنی «برای» که در متون شایع است: و اشرف آن زمین خود را برداخت (۲۸۰).

- «را»ی زاید: برمی‌داشت عبری طمع ز خود را (۲۹۱) که مراد «دست از جان شستن» است.

- «در» زاید: بودن چند ظالمان در خصم جانش (۶۷۸) که می‌توان احتمال داد خصم را

به جای خصومت به کار برده و، در این صورت، «در» زاید نیست.

- «به»ی زاید: برفت آن دور و شد دور دیگر به دژور شاه طهماس شد ای برادر (۹۳۶).

- «از» زاید: که گردید جمله عالم دل ز خشنود (۵۵۲)، که شاید مراد «جمله عالم از دل

خشنود شدند» باشد (موزین، بر اثر بی‌توجهی به زاید بودن «از» یا جابه‌جائی آن، معنی بیت

را در نیافته و عجز خود را در این باب اظهار کرده است. p. 44). جابه‌جائی حرف اضافه را

در جای دیگر هم می‌توان دید: به میل زر نمود این طفل پرفند (۶۳) به جای طفل به زر میل نمود.

۳. بسیاری از ابیات با حرف عطف «و» آغاز شده است و در بیشتر آنها، با حذف «و» خللی به معنی بیت راه نمی‌یابد. ابیاتی نیز با «دیگر» آغاز شده‌اند که غالباً به معنی «هم، همچنین، امّا» است.

۴. در بسیاری از موارد، به جای «با»، «ابا» و، به جای «چو» یا «چون» یا «همچو»، «چه» و «همچه» به کار رفته است.

۵. مصوّت «ا» |a|، غالباً، به پیروی از صورت عامیانه به مصوّت بلند |u| یا |o| بدل شده است، مانند اومد، همون. (- لازار، ص ۴۳؛ درباره پیشینه این تبدیل و توجیه آن - صادق، ص ۷۷-۱۰۱)

۶. نشانه اضافه غالباً به صورت «ی» نوشته شده که طبعاً |i| خوانده می‌شده است؛

مانند شهی نو (۷۰۴) یا، دلی دوستان (۹۲)، معادل شو نو و دل دوستان. همچنین، در موارد

متعدد، حروف مکسور با «ی» نوشته شده‌اند، مانند گیله (۶۹۶)، بدیه (۲۱۰)، و بیهبود (۴۸۴)

معادل گله، بده، بهبود.

۷. مصدر عربی گاه به جای اسم مفعول به کار رفته است: بودن جبر و ستم دست ظالمان

(۱۲۷۵)، جبر به جای مجبور، ستم به جای ستم‌دیده؛ بود لعنت کو کند این حرف انکار (۸۵۰)، لعنت

به جای ملعون است.

۸. مصدر عربی گاه به جای اسم فاعل به کار رفته است: و او هم انتظار است تا سید آید

(۹۶۶)، انتظار به جای منتظر؛ برفت در نزد حکمت (۴۰)، حکمت به جای حکیم.

۹. در مواردی، اسم مصدر به جای صفت فاعلی به کار رفته است: همه رفتن به پیشش

زار و گریه (۶۶۸)، گریه به جای گریان (بسنجید با صادقی، ص ۱۲۸)؛ همچنین شتاب به جای شتابان

در بیت ۶۸۱.

۱۰. در موردی یای اسم مصدر حذف شده است: بردند به اسیر (۱۱۶۵)، به اسیر به جای

به اسیری.

تصرف در مصادر عربی

در این منظومه، به مصدرهایی برمی‌خوریم که می‌توان گفت از برساخته‌های ناظم است.

این برساخته‌ها در فرهنگ‌های فارسی نیامده‌اند امّا تصرف در مصادر عربی نوعاً در زبان

فارسی شواهد فراوان دارد؛ مانند فراغت (= فراغ) مدارا (= مداراة)، انشا (= انشاء) و جز آنها. اصلاحت (۱۵۴) = اصلاح.

رفاع، رفاعت، رفاعیت: صور این واژه برای خانم مورین چنان مبهم بوده که، هم در پانوشت برخی صفحات هم در مقدمه، ناتوانی خود را از بازشناسی آنها اظهار کرده‌اند. به نظر من، صور سه‌گانه مذکور معادل رفاع، رفاعت، رفاعیت و گونه‌هایی از رفاعت. در ابیات ۱۶۴ و ۱۶۵ آمده است: بیا بشنو ز تعریفات کاشان بودن اندر رفاع همچو فریدان همی کردن هر روز شادکامی به شادی خوردن می‌های ارغوانی که معنای آنها کاملاً روشن است و پیدا است که رفاع صورتی از رفاع است. همچنین است بیت ۸۸ که، در آن، رفاعت و رفاعیت و رفاعت صورت‌هایی از رفاعت. در این باره توجه کنید به ابیات زیر: گرفتن زر بسیار از جماعت که تا باشند موعد در رفاعت کینند عشرت طفلان که از مصر بیرون آمدیم شکر الله که آن پسخ بدین خود آمدیم (۱۰۷۲-۱۰۷۳)؛ رعیت گر شوید یابید رفاعیت اگر نه قتل آرم بی‌نهایت (۱۱۴۲) (همچنین - ابیات ۷۹۸ و ۸۳۲ و ۹۱۸).

عشارت: در بیت ۱۷۰، معادل عشرت آمده است. در لغتنامه، عشارت به معنایی دیگر آمده است.

وفایت: در بیت ۹۵ معادل وفا به کار رفته است.

جمع و مفرد

بابایی در آوردن جمع و مفرد چندان از ضوابط زبان فارسی پیروی نمی‌کند و این، در مواردی، بر اثر تنگنای وزن و قافیه است.

وی گاه جمع می‌آورد و مفرد اراده می‌کند: فرعون ملاحین (۲۷۱) به جای ملعون؛ دل پرحسرتان (۳۱۵) به جای پرحسوت؛ یک آیات (۷۹۱) به جای یک‌آیه؛ یک روز و شبانی (۱۰) به جای یک روز و شب که ضمناً هم «یک» به کار برده هم یای نکره.

گاه مفرد می‌آورد و جمع اراده می‌کند: یکی از مرد دیندار (۲۰۷) به جای مردان؛ جمله کافر (۳۲) به جای کافران.

این پانند نبودن به قواعد زیبایی در معدودها هم دیده می‌شود: چند نفرهای دیگر (۳۹۶)؛ ده پانزده کس‌های دیگر (۴۹۶)؛ چندین نهنگان (۵۵۴)؛ چندین جوانان کمر زر (۵۵۷)؛ چندین جنگ‌های

دیگر (۵۶۲)؛ دو شیران (۶۱۲). این جدول از قاعده در سایر متون فارسی یهودی نیز به چشم می‌خورد، چنان‌که، در متن کهن ترجمه فارسی سفر پیدایش و سایر اسفار تورات، معدود، در بیشتر موارد، جمع می‌آید، مانند دودختران (PAPER 1965, p. 289) - باب ۱۹: بیت ۳۱ به بعد).

به جمع مکسر عربی نیز گاه نشانه جمع فارسی افزوده می‌شود، مانند عُملان (۷۹۳)، اجلاف‌ها (۱۰۱۵).

در دو جا، فعل امر، با آنکه مخاطب ذوی‌العقول جمع است، مفرد آمده است: دیگر فرمود بر موسی و هارون برو زودی شتاب در نزد فرعون (۷۲)؛ زبان بگشاد و گفت ای سادات کاشان بکن رحمی تو بر این قوم پریشان (۸۰۰).

اعلام

اسملی: بکشت چندین هزاران اسملی زود که گردید جمله عالم دل ز خشنود (۵۵۲)

در هر دو نسخه، به صورت *ʔʔʔʔʔʔ* ضبط شده است؛ اما خانم مورین به صورت اشملو نقل کرده‌اند. ایشان ظاهراً اصل این واژه را عثمان + لو دانسته و، از این رو، حرف آخر را «و» اختیار کرده‌اند. من نمی‌خواهم این حدس را رد کنم و حتی گمان می‌کنم که آن صائب باشند؛ اما رسم آن است که مصحح نص را وا نهد و آنچه را مؤلف آورده ضبط کند و نظر خود را در پانوشت یا توضیحات عرضه بدارد. علاوه بر این، نام اسملی در مناطق غربی کشور ما، به همین صورت وجود دارد که مؤید درستی ضبط مندرج در هر دو نسخه است. امروزه، در مناطقی از شمال استان کرمانشاه مثل شهرستان سنقر و کلیایی، اسملی به عنوان اسم آقایان شنیده می‌شود. در اینکه عثمانیان، در برهه‌هایی از تاریخ به خصوص در زمان صفویه، از سنندج و سنقر می‌گذشتند و حتی تا همدان می‌رسیدند تردیدی وجود ندارد و نمونه‌ای از این تجاوزات و حتی تعدی به همدان را در همین منظومه سرگذشت کاشان (فضل مقدم) می‌بینیم. برخی نام‌گذاری‌ها در سنقر هست که بازمانده حضور عثمانیان در منطقه به نظر می‌رسد. چنان‌که نام‌هایی همراه با لقب «پاشا» مانند حسن پاشا یا علی پاشا هنوز هم در این شهرستان و اطراف آن وجود دارد. از طرفی، روستایی در شمال غربی سنقر، تا همین چندی پیش، بغدادشاه نامیده می‌شد و متأسفانه

چندی است، بی آنکه به پیشینه تاریخی منطقه توجه کنند، نام آن را به ده رضوان تغییر داده‌اند. منظور من از آوردن این نمونه‌ها آن است که حضور عثمانیان در این مناطق را نشان دهم و بگویم که نام‌گذاری پسران به اسمی با این حضور مربوط بوده است. حتی بومیان و معمران سنقر، در تلفظ این کلمه، حرف اول آن را نزدیک به «ا» یا، به تعبیر دقیق‌تر، با صدای «ا» می‌کنند. ناگفته نماند که معنی اصلی این نام امروزه فراموش شده و مردم به انگیزه عشق و علاقه به علی علیه‌السلام این نام را به تصور اینکه با نام آن حضرت ربط دارد اسمعی می‌نویسند و می‌گویند. در لغتنامه هیچ‌یک از صورت‌های سه‌گانه اسمعی، اسملو، و اسمعی نیامده است.

توت و سرکان: همدان کرمانشا و توت و سرکان تمامی الکها را تارستان (۵۶۰)

خانم مورین، در پانوش، راجع به آن آورده است: من نمی‌توانم موضع شهرها یا روستاهای «توت» و «سرکان» را مشخص کنم. (p. 44)

سرکان در حدود پنجاه کیلومتری جنوب غربی همدان واقع است و در حدود پنج کیلومتری جنوب سرکان شهرستان تویسرکان جای دارد. هر دو شهرستان در دامنه جنوبی کوه الوند واقع‌اند. این دو، پیش‌ترها، نام‌های جداگانه توی (= توت) و سرکان داشتند. اما امروزه توی را تویسرکان و سرکان را همان سرکان می‌نامند (مروار، ذیل تویسرکان). تویسرکان، در پرتو وجود آرامگاه منتسب به حبقوق نبی در آن، مورد توجه کلیمیان ایران و جهان است. در راه مریوان به سقز هم، روستایی به نام توسرخان وجود دارد که باید صورت دیگری از تویسرکان باشد.

کرمانشا: در بیت ۵۶۰، که در بالا آوردیم، نام این شهر هم آمده است. در نسخه قدیم‌تر، به همین صورت کرمانشا و، در نسخه جدید، کرموشاه ضبط شده است. در هر حال، کرمانشاه ضبط نشده است. متأسفانه، باز مورین، بر اثر بی‌اطلاعی از تلفظ‌های بومی و درست، هم در متن عبری و هم در برگردان متن عبری به فارسی، ضبط کرمانشاه را اختیار کرده است. در بیت ۴۵۵ نیز، از شخصی به نام ربی مردخی کرموشایی نام برده شده و هر دو نسخه همین ضبط را دارند، اما باز مورین، هم در متن عبری و هم در متن فارسی، کرمانشایی آورده است. باید گفت که کرمانشا هم به آنچه محققان درباره صورت اصلی نام این شهر گفته‌اند (مکری، صفحات ۱۰- دوازده) محیط

طباطبائی، ص ۳۰-۳۱) نزدیک‌تر است هم به آنچه در زبان مردم منطقه غرب کشور رواج دارد. صورت درست نام این شهر کرمانشان است و کلاً مردم کردزبان در مغرب ایران، اعم از ساکنان کرمانشاه و ایلام و کردستان ایران و کردستان عراق، جملگی نام این شهر را به همین صورت کرمانشان تلفظ می‌کنند.

گلپادقا: در عنوان فصل نوزدهم منظومه، از شهر گلپایگان به این صورت نام برده شده است. در جاهایی دیگر (ابیات ۱۲۴۹ و ۱۲۵۴) گلپایگان آمده است. معلوم می‌شود که هر دو صورت در زمان سرورده شدن یا کتابت یا استنساخ این منظومه رواج داشته است. می‌دانیم که واژه گلپایگان، در اصل، ورتپاتگان، به معنی «شهر یا سرزمین ورتپات» است و صورت تغییر یافته آن گردپادگان و شکل معرب آن جرفادقان شده است. (مکسروی، ص ۳۰۹ و ۳۱۷)

گلان‌آباد: امروزه این روستا را، که در حدود بیست کیلومتری مشرق اصفهان واقع است، گلون‌آباد می‌خوانند؛ اما، در عنوان فصل پنجم و بیت ۲۲۴ منظومه، گلان‌آباد آمده است. این تلفظ از این نظر درخور توجه است که ناظم معمولاً به شیوه محاوره، تلفظ مصوت «ا» را به صورت «ا» اختیار کرده اما، در اینجا، ضبط گلان را آورده است. از این رو، شاید همان گلان‌آباد صورت اصلی و کهن نام این محل باشد.

محسوم: در بیت ۳۰۱ آمده است: برفت یک سرنشست در قم محسوم نداشتی روز و شب یک لحظه آرام. خانم مورین محصام آورده، با آنکه در هر دو نسخه محسوم آمده است. به نظر می‌رسد که این کلمه را باید معصوم اشاره به حضرت معصومه علیها السلام بدانیم. ابدال «ع» به «ح» یا در تلفظ فارسی «ه» در ایران رایج است. بارها شنیده‌ام که معتاد را بهناد یا معلوم را مهلوم گفته‌اند. همچنین از بسیاری نام خانوادگی خودم را به صورت مهتمدی شنیده‌ام. به هر حال، قم محسوم باید محرف قم معصوم باشد.

منابع

افشار، ایرج، واژه‌نامه یزدی، به تصحیح محمد محمدی، انتشارات ثریا، تهران ۱۳۸۲.
افلاکی عارفی، شمس‌الدین احمد، مناقب العارفين، به تصحیح تحسین یازجی، (چاپ افست)، انتشارات دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۲.

Rated as a
Scientific and Research Journal
by the Ministry of Science,
Research and Technology

President: Gh.A. Haddad Adel

Editorial board: A.M. Ayati, M. Dabir-Moghaddam, K. Fani,
H. Habibi, Gh.A. Haddad Adel, A. Najafi, M.R. Nasiri,
H. Rezai Baghbidi, A.A. Sadeghi, A. Samiee (Gilani),
B. Sarkarati, M.R. Toraki

Editor: A. Samiee (Gilani)

Nāme-ye Farhangestān

The Academy of Persian Language and Literature
Academies Complex, After Metro Station,
Haghani Express Way, Tehran-Iran
Postal Code: 1538633211
P.O. Box: 15875-6394

Phone: (+98 21) 88642339-48, Fax: 88642500

e-mail: farnameh@persianacademy.ir

Please fill out the subscription form in the following website:
www.persianacademy.ir

This Journal is indexed in the Scientific Information Database:
www.SID.ir

Foreign Subscriptions:
Middle East and neighbouring countries: 64.00 Euro per year
Europe and Asia: 80.00 Euro per year
Africa, North America, and the Far East: 96.00 Euro per year

Bank account in foreign exchange (Euro):
56233, Bank Melli Iran, Eskin branch, code: 271
in the name of the Academy of Persian Language and Literature

Printed in the Islamic Republic of Iran

- بدخشس، نورالدین جعفر، خلاصة المناقب (در مناقب میر سید علی همدانی)، به تصحیح سیده اشرف ظفر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد ۱۳۷۴.
- برهان قاطع، به تصحیح و اهتمام محمد معین، امیرکبیر، تهران ۱۳۷۶.
- حسن دوست، محمد، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، زیر نظر بهمن سرکاراتی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۳.
- حییم، سلیمان، فرهنگ عبری-فارسی، (چاپ افست)، انجمن کلیپیان تهران، تهران ۱۳۶۰ (تاریخ مقدمه).
- شالچی، امیر، فرهنگ گویشی خراسان بزرگ، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۰.
- صادقی، علی اشرف، مسائل تاریخی زبان فارسی، سخن، تهران ۱۳۸۰.
- صالح العجم (نسخه غازان)، هندوشاه بن سنجر، به اهتمام غلامحسین بیگدلی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۶.
- کروسینسکی، تادئوز یودا، سفرنامه کروسینسکی، ترجمه عبدالرزاق دنبلی، با مقدمه و تصحیح مریم میراحمدی، توس، تهران ۱۳۶۴.
- کسروی، احمد، کاروند کسروی، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران ۱۳۵۲.
- لازار، ژیلبر، شکل‌گیری زبان فارسی، ترجمه مهستی بحرینی، هرمس، تهران ۱۳۸۴.
- لوی، حبیب، تاریخ یهود ایران، ج ۳، بروخیم، تهران ۱۳۳۹.
- محمدی خمک (سکایی سیستانی)، جواد، واژه‌نامه سکزی (فرهنگ لغات سیستانی)، سروش، تهران ۱۳۷۹.
- محیط طباطبائی، محمد، جست‌وجو در اصل کلمه کرمانشاهان، کیهان فرهنگی، سال پنجم، ش ۱۲، ۱۳۶۷.
- نروار، محمد، «تویسرکان»، دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۶، مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۸۷.
- مکری، محمد، فرهنگ نام‌های پرندگان در لهجه‌های غرب ایران، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۱.
- مکنزی، دیوید نیل، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۸۳.
- ننصر، املون، منتخب اشعار فارسی از آثار یهودیان ایران، انتشارات فرهنگ ایران‌زمین، تهران ۱۳۵۲.
- هه‌زار (عبدالرحمن شرفکنندی)، هه‌بانه بورینه (فرهنگ کردی-فارسی)، سروش، تهران ۱۳۶۸.
- ASMUSSEN, Jes P. (1973), *Studies in Judeo-Persian Literature*, E. J. Brill, Leiden.
- NEZER, Amnon (2007), "Babai ben Farhad" & "Babai ben Lutf", *Enc. Judaica*, 2nd ed., vol. III, pp. 15-16.
- PAPER, Herbert (1965), "The Vatican Judeo-Persian Pentateuch, (Genesis)", *Acta Orientalia*, XXIII, 3-4.
- Shaked, Shaul et al (2007), "Judeo-Persian", *Enc. Judaica*, 2nd ed., vol. II, pp. 548-559.